



27/05/2017

نصیبه اکرم حیدری

"نام کابل مقدس است، من نام کابل را بر نام خود ترجیح میدهم"

به جرأت میتوانم گفت که تاریخ با شیوه مطمئن و تازه ای، با کاوش اسناد دقیق و همراه با خود آگاهی و دقت، با به سخن آمدن شاهدان در کنج نشسته و خاموش برای چهار دهه در کشف حقایق و زنده ساختن گذشته به سوی جاده ای موفقیت در حرکت است و داوریهایی سطحی و مبتنی بر اغراض افراد را که چون پرده ظلمت و ابهام در پوشیدن حقایق در جد و جهد بوده اند، کنار میزند تا ستاره های درخشان رفته از آسمان وطن را نسل های آینده در روشنائی حقایق بشناسند و تبصره های آلوده با اغراض که جلایش آن به تیغ جلاخان میماند، بینائی دیدگان کاونده ایشانرا از آنان نگیرند.

مصاحبه تاریخی 27 ماه اپریل محمد داود نظام غازی را از طریق تلویزیون بهار شنیدم که شنیدنش خواب و آرام را از انسان بیگانه میسازد. تعجب من درین بود که داود جان نظام غازی بعد از **چهل سال** خاموشی مهر سکوت را می شکند و از دردی که چنان در وجودش نهفته بود و که حتی در برابر مادری که بارها تلاش نمود تا از زبان فرزند از این فاجعه غم انگیز تاریخ چیزی بشنود، نتوانست فرزندش را به سخن آورد.

بارها از مرحومه تورپیکی غازی شنیده ام که میگفت "داود نمیتواند در مورد کلامی بر لب آورد، ولی شبها صدای فریادش وقتی خواب است، مرا بیدار میکند. میروم تا حالتش را ببرسم، میبینم که عرق وحشت روی پیشانی اش نشسته و میدانم که کابوس می بیند، کابوس همان شب را...". و من در جریان مصاحبه آن عرق را بر پیشانی اش دیدم که باعث سکتگی در کلامش میگردد و رشته سخن را از وی باز پس میگرفت.

جالب است نوه رهبر کشور، پروده ای دست بابا و انا مثل هزاران طفل دیگر میهن با پای پیاده و یا با بایسکل مکتب میروند، دوری اش از وطن او را به کمبود زبان ملی دچار میسازد و رهبر کشور برایش هدایت میدهد که دروسی را که تا صنف دهم به اکمال رسانیده بود، مجدداً از صنف ششم آغاز کند و جالب تر از آن این نکته که مثل دیگران با ارگ آشنایی ندارد و درین شب دهشتناک برای اولین بار داخل قصر میشود. داود غازی میگوید: "پدر کلانم عاشق افغانستان بود". و گاهی که از کار بر کنار شد، میخواستند که میدان هوایی کابل را بنام ایشان نامگذاری نماید "میگفت که نام کابل بزرگتر از نام من است".

بلی! در اواخر سال 1335 (دو سال بعد از آغاز صدارت محمد داود خان) ریاست هوایی ملکی به عنوان یک مؤسسه رسمی دولتی تأسیس گردید و بعد از تأسیس اولین قرار داد های هوانوردی بین افغانستان، پاکستان و ترکیه به امضاء رسید و چمن خواجه رویش در سال 1963 به میدان هوایی کابل مبدل و افتتاح گردید که نقشه آن به دست شخص شهید داود خان که عشق آتشین وی به وطن وی را به اعمار پروژه ها به دست خودش میکشاند. شاه به ایشان پیشنهاد نمودند که این میدان را بنام میدان هوایی "محمد داود" نامگذاری نمایند، ولی شهید محمد داود خان در جواب میگوید: "نام کابل مقدس است، من نام زیبای کابل را بر نام خود ترجیح میدهم".

چه خوب است گفت که تاریخ را با نام ها و مجسمه ها نمیتوان ساخت و عبرت انگیز از همه اینست که تاریخ را با کارروایهای گذشتگان باید مرور کرد، نه با مجسمه های شیدان و خاکفروشان، نه با تبدیل نام شهر ها و عمارات و عبادات تاریخی بنام های شرم آور افرادی که تاریخ شاهد اعمال شوم و فاجعه آمیز این جلاخان بوده است.

ولی می بینیم که این خدایان زمینی ماده پرست، به رسم هندو ها و یونانی های قدیم امروز در افغانستان پرستش میشوند و این در حقیقت شکست واقعی این رهبران خود پرست و پیروان آنان است که خود خوب میدانند که آنان مورد

نفرت اند، ولی برای دستیابی به قدرت و مادیات رهبر پرست شده اند و با مجسمه سازی ها که جز روکشی غرور شکست یافته آنان نیست، سر در گریبان غفلت میزنند.

حقا! امروز زمانی فرارسیده که وقتی سؤال مالکیت و مادیات به پیش میآید، مساوات و سعادت انسانی در جامعه میمیرد.

ازین واقعیت نمیتوان انکار نمود که از شهید محمد داود خان این بیگانه غمخوار ملت، که با طرح و تطبیق پلان های انکشافی خود برای اعمار کشور صرف به حیث خدمتگار وطن کوشید، یاد گردد، ولی ایشانرا هرگز آرزو این نبود که دیوار شفاخانه چهارصد بستر شاهد نام ایشان باشد. نوشتن این نام بزرگ بر آن دیوار محقر گناهی بیش نیست.

شهید محمد داود، این رهبر رفته از ملت با خود پرستی آشنائی نداشت. چه با همت قبل از شهادت، شاهد زخم برداشتن و شهید شدن فرزندان عزیزش خالد داود، زلشیت داود، عمر داود، و شینکی غازی که با تیر جنایتکاران خلقی و پرچمی و روسی مورد هدف قرار گرفتند، بود، ولی حاضر نشد راه فرار را از پیش گیرد و یا تسلیم خائنین گردد.

دیدن رنج هر انسان بذات خود برای دیگران اندوهبار است و منظره ای را که فرزندان در برابر چشمان پدر دانه دانه مرمی باران میشود، منظره ای نیست که عواطف و احساسات انسانی را برنینگیزد. گمان نکنم در طول تاریخ هیچ رهبری چنین فاجعه را با مقاومت تحمل کرده باشد و پا به فرار نگذاشته باشد، ولی شهید محمد داود خان از پایگاه خویش بیرون نرفت. با غرور مقاومت نمود و سر بدامن وطنی که برایش مقدس و عزیز بود گذاشت. در مقابل سیه کاران خون آشام خلقی و پرچمی که اگر هدف شان بدست آوردن قدرت بود و کشتن رئیس دولت، در بیرون قصر حتی به طفل هم رحم نکردند و داود نظام غازی را که در آنوقت طفلی بیش نبود، هدف قرار دادند.

در این چهار دهه که کجروان پر از اغراض مسلسل و پیهم ادعا میکردند که میرویس داود هم همسر و هم فرزندان را با تفنگی که در دست داشت کشت و شهید عمر داود که زخمی برداشته بود از وی تقاضا مینمود که با فیر مرمی ای به حیانتش خاتمه دهد. در حالیکه شهید خالد داود که با اصابت اولین مرمی زخم برداشت و از ویس داود که برادر دوگانه اش بود مسلسل درخواست مینمود که به دردش پایان ببخشد ولی شهید ویس داود در جواب میگوید که "من نمیتوانم".... داود نظام غازی وقتی دوباره به داخل قصر بر میگردد، زمین دلکشاه با خون شهدا رنگ شده.

ملت افغان به قیمت تجارب خونین درین چهار دهه غم آلود، دشمنان رنگ زده و نقاب بیگانه بر چهره را خوب شناخته اند و آگاهی ملی بر بستر تکامل ذهنی شان با عمق آن نقش گردیده و این ملت دیر یا زود مثل داود نظام غازی مهر سکوت را میشکنند و از این سوی مرز ها و آب ها صدای جاودانگی ملت افغان شنیده خواهد شد.

برای شنیدن این مصاحبه به لینک ذیل مراجعه نمایند:

<https://www.youtube.com/watch?v=fxvVBVK9wRU&sns=fb>

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ